شریعتی و مصدرهای موازی

سوسن شریعتی

کانون آرمان شریعتی

Sco1385@Gmail.com

شماره مقاله : ۱۰۲۵

تعداد صفحه : ۳

آخرین بررسی : ۸۷/۱۰

تاریخ تحریر : ۱۳۸۷

www.shandel.org

موضوع : ـــــ

شریعتی متفکری است در دسترس، آدمی ساکنِ دنیاهای موازی، روحی سیال و مواج که از هر دری رانده شود، از گوشه‌ای دیگر بر می‌گردد و باز می‌بینی که در برابرت نشسته است و تو را واداشته تا در برابرش بنشینی. اصلاً مهم نیست این همنشینی با چه نیتی است. نشسته است رو به رویت تا تو را دعوت کند به جایی و ناکجایی، یا اینکه نشسته‌ای در مقابل‌اش تا با او درافُتی و متهم‌اش کنی.

پرسش این است :

برای این مایی که ۳۰ سال است مدام تغییر می‌کنیم، در خلوتِ خود و در جلوتِ خویش نیز جا به جا می‌شویم و هر بار به دنبالِ جایی جدید، جوری جدید، مثلاً بر می‌خیزیم و گامی فرا پیش می‌نهیم، کدام خصلت در این تفکر و این زندگی است که فاصلهٔ ما را با او زیاد نکرده و پرداختن به او را ناگزیر ساخته است؟ برای این "ما"ی در آرزویِ شنیدنِ حرفِ جدید و عجول برای عبور، شریعتیِ قدیمی چه حرفِ جدیدی دارد که از او نمی‌گذریم؟ آیا ما داریم در جا می‌زنیم یا او است که طیِ این سال‌ها پا به پای ما آمده است؟ چرا پروندهٔ او بایگانی نمی‌شود؟

این مواجههٔ مدامِ ۳۰ ساله، آیا بر می‌گردد به نفوذِ مُخربِ او در همهٔ ساحت‌ها ـ از اقتصاد بگیر و برو به تاریخ ـ یا اثراتِ سازنده‌اش؟

روزنامه‌ها را که ورق می‌زنی، هر هفته مرگِ موضوعی را اعلان می‌کنند. روشنفکرِ عرصهٔ عمومی مُرد، زنده باد آکادمیسین. جنبشِ دانشجویی مُرد، زنده باد دانشگاه. چپ مُرد، زنده باد راست. جامعه شناسی مُرد،... اصرارِ برخی از روشنفکران نیز ـ و آن هم غالباً با شورِ بسیار و هیجانِ غیرِ آکادمیک ـ در مُرده اعلان کردنِ شریعتی که ۳۰ سالِ پیش مُرده است، ذهنِ پرسشگر را مشکوک به زنده بودنِ شریعتی می‌کند. نکند او هنوز زنده است. تفکرِ مرده مگر این همه قاضیُ الْقضات می‌خواهد؟

قضاتِ شریعتی سال‌هاست وکیل مدافعانِ او را متهم به شور مندی و شور وَرزی می‌کنند، اما وقتی خشم و خروشِ قاضی را در پرداختن به پروندهٔ او می‌بینی، مطمئن می‌شوی که این شورِ برانگیخته مختصِ وکلا نیست، این موکل است که قاضی و وکیل را با هم وا می‌دارد که طمانینه‌های سرِ فرصتی را به کناری بگذارند، چرا که دربارهٔ متهمی صحبت می‌کنند که بر سرِ جرم‌اش اِجماع نیست.

همهٔ دههٔ پنجاه ـ شصت اتهامِ او داشتنِ رویکردی عقلانی (بخوانید ایدئولوژیک) به دین بود و این یعنی "اَقلّی" کردنِ آن و تقلیلِ قُدسیّت‌اش به بُعدِ اجتماعی، و دههٔ هفتاد ـ هشتاد اتهامِ او فربه کردنِ دین و "اکثری" کردن‌اش شد. همهٔ دههٔ شصت به انکارِ نقشِ او در شکل گیریِ انقلاب و نظامِ پس از آن گذشت و همهٔ دههٔ هفتاد ـ هشتاد به اثباتِ آن. دههٔ پنجاه ـ شصت او متفکری بی‌سیستم، دینداری التقاطی و سیاست مداری مشکوک و محافظه کار (و ای بسا وابسته) نامیده شد و دو دههٔ بعد بنیادگرا، رادیکالِ خشن و منادیِ مرگ (بمیر یا بمیران) و...

می‌بینیم هنوز که هنوز است جرمِ او دقیقاً روشن نشده، این است که هیچ کدام از قضات ـ متولیانِ سنت در دههٔ پنجاه و متولیانِ امرِ نو در این روزها ـ نتوانسته‌اند او را به زندانِ تاریخ بیندازند. دادگاهِ شریعتیِ متهم تا اطلاعِ ثانوی برپاست و هنوز تماشاچی دارد و بدل شده است به یکی از دموکراتیک‌ترین پرونده‌های نظریِ این مرز و بوم. موفقیتِ یک روشنفکر همین است. زندگی‌اش را بدل به پرونده‌ای اجتماعی کند. کدام زندگی؟ همان زندگی که ترکیبی است از مصدرهای نابهنگام و غیرِ مترقبه.

منبع : اعتماد